میراث جاویدان
سال چهارم- شمارهٔ ۱

نکات و اشاراتی

در بیان ابیاتی از حدیقة‌الحقیقهٔ حکیم سنائی

استاد حسن حسن زاده آملی

اشاره:

این مقاله حواشی و تعلیقاتی است که استاد حسن‌زاده آملی، سالها پیش بر برخی ابیات باب اول کتاب حدیقة‌الحقیقهٔ حکیم و عارف نامدار سنائی غزنوی مرقوم فرموده‌اند.

و بنابه درخواست فصلنامه، آن را دراختیار ما نهادند. با تشکر از ایشان، نظر خوانندگان گرامی را به بخش نخست این یادداشتها جلب می‌کنیم.

قوله:

ای درون پـــرور بـــرون آرای
وی خردبخش بی خرد بخشای[1]

(صفحهٔ ۶۱: سطر ۳)

درون پرور است که مفیض انوار علوم بر روان انسان است، زیرا که پرورش روح آدمی به غذای مُسانخ اوست و غذا باید از جنس مغتذی باشد و آن علوم و معارف است که از عالم قدس حکیم بر نفس ناطقهٔ انسانی افاضه می شود «جان فزاید زدانش و فرهنگ»؛ چنان که آب و نان، غذای بدن و از جنس آن اند.

تن همی زنده زآب و نان باشد
علم آب حیات جان باشد

برون آرای است که ظاهر آدم را مانند ظاهر عالم به زیباترین صورت آراسته و حافظ آن از تباهی است. ﴿و صوّرکم فأحسن صورکم و رزقکم من الطیّبات﴾ (غافر: ۶۵)؛ ﴿و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه

نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة عَلَقَة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحماً ثم انشأناه خلقاً آخر فتبارك اللّه أحسن الخالقین﴾(مؤمنون: ۱۵).

حکیم ملاّ علی نوری، قدّس سرّه، چه نیکو سروده است:

روزی که آفرید تو را صورت آفرین
بر آفرینش تو به خود گفت آفرین
صورت نیافرید چنین صورت آفرین
بر صورت آفرین وبر آن صورت آفرین

چون درون پرور است مُعطی عقل است، یعنی بخشندهٔ خرد به انسان است تا به واسطهٔ آن حق را از باطل تمیز دهد، چنان که از پیغمبراکرم روایت شده است: «العقل نور یتمیّز به الحق عن الباطل» و علم نور است و در باب پنجاه و سوم *ارشاد القلوب* دیلمی از رسول اللّه، صلی اللّه علیه و آله و سلم، روایت شده است: «ان اللّه تعالی خلق العقل من نور...» پس عقل نور است و علم نور است، و عقل علم است و علم عقل است، و عقل عاقل و معقول است، چنان که علم عالم و معلوم است، بلکه عمل نیز عامل و معمول است. متکفّل بیان این کلمات علیا کتاب عظیم الشأن *دروس اتحاد عاقل به معقول* است؛ و به گفتهٔ رسای خود سنائی در باب سوم حدیقه در صفت عقل:

شده بی هیچ عیب و ریب و شکی
عقل و معقول و عاقل این سه یکی

بی خرد بخشای است، یعنی بخشاینده و درگذرنده از گناهکار بی خرد است که به نادانی تن به کردار زشت در داده است، قوله سبحانه: ﴿ثم انّ ربک للذین عملوا السوء بجهالة ثم تابوا من بعد ذلک و أصلحوا انّ ربک من بعدها لغفور رحیم﴾ (نحل: ۱۲۰).

رسالهٔ ما به نام «الأوبة إلی التوبة من الحوبة» که کلمهٔ ۱۶ کتاب *هزار و یک کلمه* است، در مسائل توبه از دیدگاه بحث کلامی اهمیّت بسزا دارد.

قوله:

نامـــهای بزرگ مـحــتـرمت
رهبـر جـود و نعـمت و کـرمت
هریک افزون زعرش و فرش و ملک
کـان هزار و یک است و صد کم یک

(ص ۶۱: س۱۰ و ۱۱)

در آخر عنوان «فی المجاهده» از همین باب توحید و تمجید گوید:

صـفت ذات او به علم بدان
نام پاکش هزار و یک برخوان

دعای جوشن کبیر حاوی هزار و یک اسم الهی است، چه اینکه آن، صد بند، یعنی صد فصل است و نود و نه فصل آن هریک مشتمل بر ده اسم الهی است، و فصل پنجاه و پنجم آن را یازده اسم الهی است.

صد کم یک، یعنی نود و نه اسم الهی که ناظر به فرموده رسول اللّه است: «إن للّه تبارك و تعالی تسعة و تسعین اسماً، مأة إلا واحد، من أحصاها دخل الجنة، و هی...».

نگارنده را رساله ای وجیز و عزیز به نام *کلمهٔ علیا* در *توقیفیّت اسماء* است که مکرر به طبع رسیده است. این رساله به عدد درهای بهشت در هشت باب است، باب پنجم آن در بیان عدد اسماءاللّه و ذکر مآخذ و مصادر آن است که آنچه باید در این جا گفته شود در آن باب گفته شده است، خوانندهٔ گرامی را بدان رساله ارجاع می دهیم و کلمهٔ ۲۷۰ از کتاب *هزار و یک کلمه* نگارنده در معنی احصای اسماء است.

۱- *حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقه*، تصحیح و تحشیه: مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، باب اول، ص۶۱.

قوله:

عجز ما حجّت تمامی اوست

قدرتش نائب اسامی اوست

(ص۶۱: س۱۷)

عارف رومی در دفتر اول مثنوی گوید:

نقصها آیینهٔ وصف کمال
و آن حقارت آینه‌ی عزّ و جلال

زان که ضد را ضد کند پیدا یقین
زانکه با سرکه پدید است انگبین

هرکه نقص خویش را دید و شناخت
اندر استکمال خود ده اسبه تاخت

زان نمی پرّد به سوی ذوالجلال
کو گمانی می برد خود را کمال

علّتی بدتر زپندار کمال
نیست اندر جان تو ای ذو دلال

عارف رومی در مثنوی بسیار ناظر به گفته‌های حکیم سنائی است؛ مثلاً در دفتر اول آن گوید: «در بیان تفسیر قول حکیم سنائی، روّح اللّه تعالی روحه،:

به هرچ از راه و امانی چه کفر آن حرف و چه ایمان
به هرچ از دوست دور افتی چه زشت آن نقش و چه زیبا»

بلکه مثنوی او را شرح اشعار حکیم سنائی گفته‌اند.

«قدرتش نائب اسامی اوست» هر اسمی که حایز معانی اسمای دیگر است، آن اسم نسبت بدان اسماء، اسم اعظم است، مثلاً اسم «ربّ» باید موجود وحیّ و عالم و قادر و خبیر و بصیر باشد، پس اسم رب را حیطه بر آنهاست.

در دعای مجیر یکصد و هفتاد و هشت اسم الهی آمده است و پنجاه و هفتمین آن، اسم اعظم «یا موجود» است که مقدّسهای خشک سخت از آن رم می کنند، چه اینکه می گویند: وجود و موجود را عارفان و حکیمان به دهان مردم انداختند.

در اصطلاح عرفان قدرت، صفت است و قادر اسم، و علم صفت است و عالم اسم و هکذا، علامه قیصری بر شرحش بر *فصوص الحکم* مدخلی در دوازده فصل نوشته و در فصل دوم آن در بیان اسماء و صفات حق سبحانه داد سخن داده است. در آن فصل گوید:

الذات مع صفة معيّنة و اعتبار تجلّ من تجلّياته تسمّى بالاسم، فان الرحمن ذات لها الرحمة، و القهّار ذات لها القهر. و الصفات تنقسم الى ما له الحيطة التامّة الكليّة، و الى ما لايكون كذلك فى الحيطة، فالأول هى الأمّهات للصفات المسماة بالأئمة السبعة و هى الحيوة و العلم و الارادة و القدرة و السمع و البصر و الكلام... [۲]

نکتهٔ ۴۷۹ کتاب ما، هزار و یک نکته، و همچنین فصل ششم «دفتر دل» که در دیوانم درج شده است، به نثر و نظم دربیان اسم اعظم و وجوه معانی آن است.

قوله:

عقل را خود به خود چو راه نمود

پس به شایستگی و را بستود

(ص۶۲: س۹)

اشاره به حدیث نخستین *اصول کافی* است:

باسناده عن محمدبن مسلم عن ابی جعفر عليه السلام قال: لمّا خلق اللّهُ العقل استنطقه، ثم قال له: أقبل، فأقبل، ثم قال له: أدبر، فأدبر، ثم قال: و عزّتى و جلالى ما خلقت خلقاً هو أحبّ إلىَّ منك و لا أكملتُك إلّا فى مَن أُحبّ، أما إنى اياك آمُر و أياك أنهى و إياك أُعاقبُ و إياك أُثيبُ.

خلاصهٔ ترجمه تحت اللفظی آن به نحواشاره اینکه: چون خداوند عقل را آفرید او را به سخن آورد، سپس بدو گفت: بیا، پس آمد؛ و بدو گفت: برو، پس رفت؛ سپس گفت: سوگند به عزّت و جلالم که آفریده ای را محبوبتر از تو نیافریدم، و تو را در کسی که دوستِ دارم کامل می گردانم؛ آگاه باش که تو را امر می کنم و تو را عقاب می نمایم وثواب می دهم.

قوله:

کاول آفریدها عقل است

برتر از برگزیدها عقل است

(ص۶۲: س۱۰)

در اول باب رابع همین کتاب، اعنی *حدیقة الحقیقة*، «فی صفة العقل و احواله و غاية عنايته و سبب وجوده» روایتی بدین صورت روایت کرده است: «قال النبی، صلی اللّه علیه و آله و سلّم،: أول ما خلق اللّه تعالى العقل»، و مشهور هم این است، و لکن مرحوم ملاّ صالح مازندرانی در شرح *اصول کافی* در ضمن شرح حدیث نخستین آن «لمّا خلق اللّه العقل استنطقه...» گفته است «قوله: ما خلقت خلقاً هو أحب الىَّ منك، دل على أن العقل ليس اول المجعولات كما زعم» و جناب استاد علامه شعرانی، رضوان اللّه علیه، فرموده است: مرحوم مجلسی در کتاب *اربعین* می گوید: چنین خبری نداریم...».

اقول: فى كتاب العقل و الجهل من *الكافى* عن الامام الصادق عليه السلام: «إن اللّه عزّ و جل خلق العقل و هو اول خلق من الروحانيين عن يمين العرش...» فتدبّر.
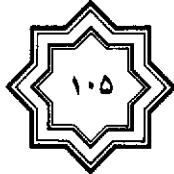
ای عزیز مطلب اصیل در این مقام این است که میان «اول ما صدر» و «اول ماخلق» فرق نهاده شود. پس بدان که در خلق تقدیر است و عقل مخلق است، و صادر اول رقّ منشور همهٔ مخلوق از عقل اول تا هیولای اولای عالم

طبیعت است، و مطلق از قید تقدیر است، چنان که حق سبحانه منزه از این قید اطلاق است، و به عبارت ابن فناری در *مصباح الانس*: «انّ الوجود العام لکونه بسیطاً فی ذاته کالأول بعینه لولا تقیّده بنسبة العموم...»[۳]. مراد از اول، حق تعالی است، که یکی از اسمای حسنیٰ الهی «اول» است، قوله سبحانه: ﴿هوالاول و الآخر و الظاهر و الباطن﴾.

و مراد از وجود عام همان صادر نخستین است و او را اسامی گوناگون است. نگارنده هشتاد ویک اسم صادر اول را در کلمه ۲۷۹ کتاب *هزار و یک کلمه* با ذکر مصادر آنها که صحف نوری عرفانی اند گرد آورده است.

این مقصد أقصی و مرصد أسنی -اعنی بحث از صادر اول و خلق اول- را در رسالهٔ *وحدت از دیدگاه عارف و حکیم* به فارسی تقریر و تحریر کرده ایم.

قوله:

به خودش کس شناخت نتوانست
ذات او هم بدو توان دانست

(ص۶۳: س۲)

شناختن، دانش است و دانش به چیزی به احاطهٔ بدان چیز حاصل شود، و در *بصائر* از امام ابوجعفر باقر علیه السلام روایت شده است که: «من حدّ شیءً فهو اکبر منه»[۴]؛ و حق سبحانه محیط علی الاطلاق بر ماسوایش است، پس چگونه ممکن محاط، محیط بر واجب محیطش شود تا بدان علم اکتناهی پیدا کند و حال اینکه «من حدّ شیءً فهو اکبر منه» فافهم.

صدرالدین قونوی در نفحهٔ ۲۸ *نفحات* در تعذر احاطه به معرفت حق تعالی گوید: «هل تعلم ما سبب تعذّر الإحاطة العلمیة بالحق؟ السبب الأقوی فی ذلک عدم المناسبة بین ما لایتناهی و بین المتناهی...»[۵]. مآل این حکم حکیم به همان قول فصل قویم است که در اوّل گفته ایم.

«ذات او هم بدو توان دانست» در اول دعای صباح حضرت وصی، امام علی علیه السلام آمده است: «یا من دلّ علی ذاته بذاته» آفتاب آمد دلیل آفتاب. قرص بس رخشنده آمد دیده ها خفّاشی است. این سخن اشارت به برهان صدّیقین است، و آن را در رسالهٔ *وحدت از دیدگاه عارف و حکیم* در حدّ توان تقریر و تحریر کرده ایم.

قوله:

عقل حقش بتوخت نیک بتاخت
عجز در راه او شناخت شناخت

(ص۶۳: س۳)

«توختن» به معنی اداکردن و گزاردن است؛ و «تاختن» دویدن است. عقل حق خویش را ادا کرد که نیک دوید و بدینجا رسید که عجز در راه شناخت او شناخت است. در دیوان منسوب به حضرت وصیّ، امام علی علیه السلام، در بیان عجز عقول خلایق از ادراک حقیقت خالق آمده است:

العجز عن درك الإدراك إدراك
و البحث عن سرّ ذات السرّ إشراك

به صفحهٔ ۳۴۲ شرح حسین میبدی (چاپ اول، سنگی) رجوع شود.

معلّم ثانی ابونصر فارابی در فص پنجاه و ششم فصوص فرماید: «الذات الأحدیّة لاسبیل الی ادراکها بل تدرك بصفاتها؛ و غایة السبیل الیها الاستبصار بأن لا سبیل الیها، تعالی عمّا یصفه الجاهلون»، به شرح این کمترین بر آن به نام *نصوص الحکم بر فصوص الحکم* رجوع شود[۶]. و نیز به کلمهٔ ۱۳۹ کتاب ما *هزار و یک کلمه* رجوع شود.

قوله:

چون تو در علم خود زبون باشی
عارف کردگار چون باشی؟

(ص۶۳: س۱۰)

و مانند مضمون این بیت در بعد نیز بدین صورت گفته آید:

آنک او نفس خویش نشناسد
نفس دیگر کسی چه پرماسد؟

اشاره به یکی از وجوه معانی حدیث شریف «من عرف نفسه فقد عرف ربه» است. نگارندهٔ سطور، حسن حسن زاده آملی، رساله ای در بیان این حدیث که از غرر احادیث است نوشته است که تاکنون بیش از نود وجه معانی آن را در آن رساله گرد آورده است؛ و آن را یکی از کلمات کتاب *هزار و یک کلمه* قرار داده است؛ و نیز در مجلهٔ *میراث جاویدان*، شمارهٔ چهارم ۱۳۷۲هـ.ش، به طبع رسیده است.

«پرماس» بر وزن «کرباس» به معنی احساس کردن و علم داشتن است.

قوله:

هست در وصف او به وقت دلیل
نطق تشبیه و خامشی تعطیل

(ص۶۳: س۱۳)

این بیت در اواسط فصل سی ام، مرحلهٔ ششم *اسفار* صدرالمتألهین بدین عبارت شاهد آورده شده است:

قال بعض العلماء: المعتقد إجراء الأخبار علی هیئاتها من غیر تأویل و لا تعطیل. و مراده من التأویل حمل الکلام علی غیرمعناه الموضوع له؛ و التعطیل هو التوقف فی قبول ذلک المعنی کما فی

۲- *شرح قیصری*، سنگی، ص۱۳
۳- *مصباح الانس*، سنگی رحلی، ص۷۰.
۴- *انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه*، ص۲۴۸.
۵- *نفحات*، سنگی، ص۱۷۵.
۶- ص ۳۴۹- ۳۶۳.

هذا البیت:

هست در وصف او به وقت دلیل
نطق تشبیه و خامشی تعطیل

قوله:

احد است و شمار از او معزول
صمد است و نیاز از او مخذول

(ص۶۴: س۶)

یعنی حق سبحانه، واحد عددی نیست که زمین یکی، آفتاب یکی و ماه یکی و این یکی و آن یکی و خدا هم یکی؛ چه اینکه خداوند سبحان، واحد به وحدت صمدی است، که ﴿هوالأول و الآخر و الظاهر و الباطن﴾، و همهٔ کلمات وجودی قائم بدویند. این لسان صدق حجت‌الله، امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در بیان توحید صمدی است: «یا من علی فلا شیء فوقه، یا من دنی فلاشیء دونه...»[7] حکیم از توحید صمدی تعبیر به وجود غیرمتناهی می‌کند، و عارف تعبیر به وحدت وجود، فافهم. برای مزید استبصار به نکتهٔ ۷۱ و ۲۴۵ کتاب *هزار و یک کلمه* رجوع شود.

قوله:

در دوئی جز بد و سقط نبود
هرگز اندر یکی غلط نبود

(ص۶۴: س۹)

خواجه حافظ گوید:

پاك بین از نظر پاك به مقصود رسید
احول از چشم دوبین در طمع خام افتاد

قوله:

با وجودش ازل پریر آمد
پگه آمد ولیک دیر آمد

(ص۶۵: س۳)

«پگه» به فتح اول، مخفف «پگاه»، به معنی صبح زود است.

قوله:

با مکان آفرین مکان چه کند
آسمان گر بر آسمان چه کند

(ص۶۵: س۸)

در *احتجاج* طبرسی آمده است که دانشمندی یهودی از ابوبکر پرسید: «فخبّرنی عن الله این هو افی السماء هو أم فی الارض؟» تا اینکه امام علی علیه السلام در جوابش فرمود: «إن الله عزّ و جل أيّن الأين فلا أين له، و جلّ أن یحویه مکان و هو فی کل مکان بغیر مماسّة و لامجاورة یحیط علماً بها و لایخلو شیء من تدبیره تعالی...»

قوله:

باطل است آنچه دیده آراید
حق در اوهام آب و گل ناید

(ص۶۶: س۱۳)

حکیم فردوسی نیز نیکو سروده است:

به بینندگان آفریننده را
نبینی مرنجان دو بیننده را

جناب شیخ بهائی در شرح حدیث دوم *اربعین* از امام ابوجعفر محمدباقر علیه السلام نقل کرده است که: «کل ما میزتموه بأوهامکم فی ادق معانیه مخلوق مصنوع مثلکم مردود الیکم، و لعلّ النمل الصغار تتوهم أن لله تعالی زبانیتین فان ذلک کمالها، وتتوهم أن عدمها نقصان لمن لایتصف بهما، و هکذا حال العقلاء فی ما یصفون الله تعالی به».

قوله:

بار توحید هرکسی نکشد
طعم توحید هر خسی نچشد

(ص۶۶: س۱۸)

در این معنی، جناب شیخ اجل ابن سینا در آخرین فصل نمط نهم *اشارات* چه نیکو فرموده است: «جلّ جناب الحق عن أن یکون شریعةً لکل وارد أویطلع علیه إلاّ واحداً بعد واحد...»

و عارف رومی نیز در مثنوی نیکو سروده است که:

یاد او اندر خوْر هر هوش نیست
حلقهٔ او سخرهٔ هر گوش نیست

دررسالهٔ زینون کبیر، تلمیذ ارسطوطالیس که در مبدء و معاد است آمده است: «قال زینون: قال معلّمی ارسطو طالیس حکایة عن معلّمه افلاطون: إن شاهق المعرفة أشمخ من أن یطیر الیه کلّ طائر، و سُرادق البصیرة أحجب من أن یحوم حوله کلّ سائر.»[8]

و نیز جناب باباطاهر چه نیکو گفته است:

غم عشق ته کی در هر سر آیو
همایون کی به هر بوم و برآیو
زعشقت سرفرازان کامیاب اند
که خور اول به کُهساران برآیو
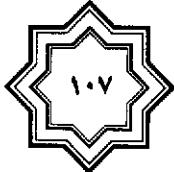
قوله:

از درونت نگاشت صنع إله
نه ز زرد و سپید و سرخ و سیاه

(ص۶۷: س۳)

اشاره به اخلاط اربعه است که دم و صفراء و بلغم و سوداءاند. دم و صفراء حارّند، آن، حار رطب است و این حارّ یابس؛ و بلغم و سوداء باردند، آن، بارد رطب است و این، بارد یابس. دم سرخ است و صفراء زرد و بلغم سپید و سوداء سیاه. فصل دوم مقالهٔ نخستین *قانونچهٔ* چغمینی در بیان اخلاط اربعه است.

این بیت استفهام تقریری است، گوید نه چنین است که خداوند متعال درون تو را از اخلاط اربعه نگاشت؟ یعنی آری خداوند درون انسان را از آنها نگاشت.

قوله:

گفت گنجی بُدم نهانی من
خلق الخلق تا بدانی من

(ص۶۷: س۱۱)

اشارت است به حدیث «کنت کنزاً مخفیاً فأحببتُ أن أعرف فخلقت الخلق لکی أعرف».

قوله:

سوی حق شاهراه نفس و نفس
آینه ی دل زدودن آمد و بس

(ص۶۸: س۷)

در باب ۳۶ توحید صدوق که «باب الرد علی الثنویه و الزنادقه» است، روایت شده است که «دخل رجل من الزنادقة علی الرضا، علیه السلام،» تا این که گوید: «قال الرجل: فلمَ احتجب؟ فقال ابوالحسن علیه السلام: إن الاحتجابَ عن الخلق لکثرة ذنوبهم...». آن مرد می پرسد که چرا خدا از خلق پوشیده است؟ امام فرمود: گناهانشان حجاب اند.

شیخ اجل سعدی گوید:

سعدی! حجاب نیست تو آیینه پاك دار
زنگار خورده چون بنماید جمال دوست؟

خواجه حافظ گوید:

روی جانان طلبی آینه را قابل ساز
ورنه هرگز گل ونسرین ندمد زآهن و روی

در دیوان این کمترین آمده است:

تو را تا آینه زنگار باشد
حجاب دیدن دلدار باشد
بده آیینهٔ دل را جلائی
که تا بینی جمال کبریائی

قوله:

نور خورشید در جهان فاش است
آفت از ضعف چشم خفاشست

(ص۶۸: س۱۷)

سعدی فرماید:

گرنبیند به روز شب پره چشم
چشمهٔ آفتاب را چه گناه؟

متأله سبزواری فرماید:

چشم ما دیدهٔ خفّاش بود ورنه تو را
پرتو حُسن به دیوار و دری نیست که نیست

قوله:

داشت پیلی بزرگ با هیبت
از پی جاه و حشمت و صولت

(ص۶۹: س۱۷)

عارف رومی در دفتر سوم مثنوی به همین داستان نظر دارد که گوید:

پیل اندر خانهٔ تاریک بود
عرضه را آورده بودندش هنود

جز اینکه در حدیقه کوران با پیل است، و در مثنوی مردم در شب تار با پیل، و دیگر فرقهایی که در نقل داستان در این دو کتاب آمده است.

قوله:

انبیا عاجزند از این معنی
تو چرا هرزه می کنی دعوی؟

(ص۷۲: س۵)

قوله سبحانه: ﴿لایحیطون به علماً﴾. وحضرت خاتم، صلّی اللّه علیه و علی آله و سلّم، فرموده است: «انّ اللّه احتجب عن العقول کما احتجب عن الأبصار و انّ الملأ الأعلی یطلبونه کما تطلبونه انتم». و نیز فرموده است: «ما عرفناك حق معرفتك» در صورتی که «ما» را نافیه بگیریم؛ و اگر آن را موصوله بگیریم، معنی عبارت این است که آن گونه ما معرفت به تو داریم و تو را شناختیم، حق معرفت به تو است، که حق مرفوع است و خبر «ما» است، و در صورت نخستین منصوب است و مفعول مطلق است.

قوله:

ورنه او از کجا و تو ز کجا
خامشی به تو را تو ژاژ مخای

(ص۷۲: س۷)

مصراع نخست گوید: «ما للتراب و رب الأرباب».

«ژاژ» بوتهٔ گیاهی است که حیوان هرچند آن را بخاید نرم نشود و نتواند آن را فرو برد، لذا آدم بیهوده گوی را ژاژخای گویند.

قوله:

کان سرای بقا برای تو است
وین سرای فنا نه جای تو است

(ص۷۲: س۱۴)

حدیث رسول اللّه، صلی اللّه علیه و علی آله و سلم، است که: «خلقتم للبقاء لا للفناء».

نتیجهٔ همهٔ ادلهٔ تجرد نفس این است که نفس فوق طبیعت است، لاجرم نفس اگرچه در حدوث، جسمانی و زمانی است، ولی در بقا روحانی و ابدی است.

نگارنده در این موضوع، اعنی در تجرد و بقای نفس ناطقه انسانی، چند کتاب تصنیف کرده است:

۱- دروس معرفت نفس به فارسی که تاکنون بر صد و

بقیهٔ در صفحهٔ ۱۸۲

۷- توحید صدوق، باب توحید و نفی تشبیه.
۸- طبع حیدرآباد دکن، ص۸.